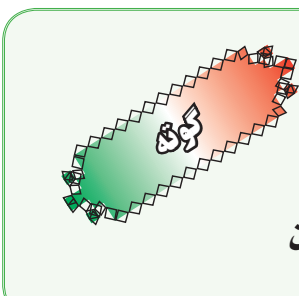
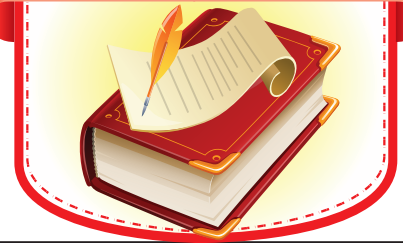


ای حافظ سخن تو همچون ابدیت بزرگ است زیرا آن را آغاز و انجامی نیست کلام تو چون گنبد آسمان تنها به خود وابسته است و میان نیمه‌ی غزل تو با مطلع و مقطعش فرقی نمی‌توان گذاشت ...



ادبی و هنری



شاعر اشعار اجتماعی در غزلیات حافظ:
حافظ زمانه را بهانه شعر خود می‌کند و می‌سراید:
ز تندباد حوادث نمی‌توان دیدن
در این چمن که گلی بوده است یا سمنی
یکی از مفاهیم آزادی در ادبیات کلاسیک، عدم
دلستگی به این دنیاست:

فاش می‌گویم و از گفته خود دلشادم
بنده عشقم و از هر دو جهان آزادم
حافظ در شرایطی زندگی می‌کند که زاهدان ریایی و
فریب کار زمام امور را در دست گرفته‌اند، راه‌های اندیشه
و افکار بسته است، خبری از دادگری نیست و آزادی
محدود شده و... در چنین اوضاع و احوالی است که حافظ
زبان آزادی و وارستگی خویش را به کار می‌گیرد و بر
هر ریا و زهد ریایی و هر کسی که آزادمنشی را پایمال
می‌کند می‌تازد.

جهان و هر چه در او هست سهل و مختصر است
ز «اهل معرفت» این مختصر دریغ مدار
یکی دیگر از مفاهیم آزادی، بندگی حق است: «... تا
از خودپرستی فارغ نشوی، حق پرست نخواهی شد و
آزادی نمی‌یابی.»
بند بگسل باش آزادی پسر
چند باشی بند سیم و بند زر

«مثنوی معنوی»
حافظ در اشعارش گاه دل خوین خود را از دست مردم
زمانه خویش به تصویر می‌کشد:
جای آن است که خون موج زند در دل لعل
زین تباغ که خرف می‌شکند بازارش
حافظ گاه طریق آزاداندیشه خویش را در رد و انکار
طریق زاهدان و صوفیان ریایی زمانه خویش معطوف
می‌دارد و خرقة‌های بسیاری را که به وسیله آن عده‌ای
امیال نفسانی و دنیادوستی خویش را می‌پوشانند
مستوجب آتش می‌داند:

آتش زرق و ریا خرمن دین خواهد سوخت
حافظ این خرقة پشمینه بنداز و برو
صوفی نهاد دام و سر حقه‌باز کرد
بنیاد مکر با فلک حقه‌باز کرد
زاهد و عجب و نماز و من و مستی و نیاز
تا تو را خود ز میان با که عنایت باشد
حافظ گاه از پایان روزگار تیره‌بختی و آغاز سرخوشی
و مراد سخن می‌گوید که نشان از امیدواری آزاداندیشه‌اش
اوست:
مژده‌ای دل که مسیحا نفسی می‌آید

ما به کار جهان هرگز التفات نبود
رخ تو در نظر من چنین خوش آراست
-
غلام همت آنم که زیر چرخ کبود
ز هر چه رنگ تعلق پذیرد آزاد است
بر این اساس می‌توان گفت حافظ آزاداندیشی است که
از حرص و طمع و هوای نفس و تعلقات دنیایی رها شده،
انسان‌ها را به آزادی و آزادمنشی رهنمون می‌کند،
عشق یکی از عناصر و محورهای اصلی شعر حافظ است
که عرفان، مذهب، باور، انسان‌شناسی، رندی و بیش از
هر چیز آزاداندیشی وی را می‌توان در این محور دید و
موردتوجه قرارداد:

حريم عشق را در که بسی بالاتر از عقل است
کسی آن آستان بود که جان در آستین دارد
حافظ اساس هستی و رمز و راز آن را در عشق می‌بیند و
نجات همگان را در گروی عشق می‌داند:
هرچند غرق بحر گناهم ز شش جهت
تا آشنای عشق شدم ز اهل رحمتم

عشقت رسد به فریاد و خود بسان حافظ
قرآن ز بر بخوانی با چارده روایت
-
فاش می‌گویم و از گفته خود دلشادم
بنده عشقم و از هر دو جهان آزادم
حافظ خود را عاشقی می‌داند که گدای در مشوق
است و این گدایی مایه رشک سلطانی است:
گرچه بی‌سامان نماید کار ما شهلش بین
کاندرین کشور گدایی رشک سلطانی بود

گدایی در جانان به سلطنت مفروش
کسی ز سایه این در به آفتاب رود؟!
از آن زمان که بر این آستان نهادم روی
فراز مسند خورشید تکیه‌گاه من است
-
امید خواجگی‌ام بود بندگی تو کردم
هوای سلطنتم بود، خدمت تو گزیدم
شوق حافظ به دنیای بهتر و برتر در جای‌جای اشعار او
پیداست.

یاری اندر کس نمی‌بینم یاران را چه شد
دوستی کی آخر آمد دوستداران را چه شد؟
اعتراض مستقیم، بی‌پروا و صریح خود را نسبت به
اوضاع سیاسی اجتماعی زمانه خویش ابراز می‌کند و
ادامه می‌دهد:
آب حیوان تیره گون شد خضر فرخ‌بی کجاست؟
خون چکید از شاخ گل باد بهاران را چه شد
کس نمی‌گوید که یاری داشت حق‌دوستی
حق‌شناسان را چه حال افتاد یاران را چه شد
لعلی از کان مروت برنماید سال‌هاست
تابش خورشید و سعی باد و باران را چه شد
شهریاران بود و خاک مهربانان این دیار
مهربانی کی سرآمد شهریاران را چه شد
گوی توفیق و کرامت در میان افکنده‌اند
کس به میدان در نمی‌آید سواران را چه شد
صد هزاران گل شکفت و بانگ مرغی برخاست
عندلیبان را چه پیش آمد هزاران را چه شد
زهره‌سازی خوش نمی‌سازد مگر عودش بسوخت
کس ندارد ذوق مستی میگساران را چه شد

سر و زور و دل‌جوایم فدای آن یاری
که حق صحبت مهر و وفا نگه دارد
اگرچه بسیاری از شاعران، نویسندگان و حکیمان و
عارفان ادوار گذشته ایران همچون فردوسی، خیام،
ناصرخسرو، سعدی، فارابی، ابن‌سینا، ملاصدرا در نقش
فرزادگان ادوار گذشته ادای دین کرده و در تداوم
فرهنگ و هویت ایرانی نقش داشته‌اند بی‌تردید نقش
حافظ در این میان برجسته‌تر از همگان می‌نماید. بدون
تردید حافظ همچون شاعر نامدار توس، در صدر شاعران
و حکما و عرفایی است که جوانان ما را بر سر سفره
هویت ایرانی نشاندند و آنان را همواره از بلایای فرهنگی
و اجتماعی فراوانی که پیش روی ایران وجود داشته بر
حذر و مضمون داشته است.
حافظ بر هر چه هست چار تکبیر می‌زند:
سرم به دینی و عقبی فرو نمی‌آید
تبارک‌الله از این فتنه‌ها که در سر ماست

حافظ اسرار الهی کس نمی‌داند خموش
از که می‌پرسی که دور روزگاران را چه شد
حافظ گزارشگر اوضاع سیاسی اجتماعی دوران خویش
است. او سعی دارد آنچه را که می‌بیند به حوزه شعر
بکشاند اما در مقایسه با شعر سیاسی اجتماعی دوره
مشروطه این تفاوت را دارد که اوضاع سیاسی اجتماعی
در شعر حافظ نموداری از ماهیت کلی و جهان‌شمول
ناگواری اوضاع در تمام ادوار تاریخ است و به همین
دلیل محدود به یک مقطع تاریخی و یا یک برهه سیاسی
اجتماعی خاص نیست بی‌آنکه در زمان متوقف شود تا به
فنا برود و ارزش هنری خود را با سپری شدن اوضاع از
دست بدهد. درحالی‌که شعر شاعران دوره مشروطه اغلب
با این معضل بزرگ مواجه است.

یکی از اساسی‌ترین موضوعاتی که موردتوجه ویژه
حافظ است انسان و ارجمندی اوست. حافظ پیوسته
سعی دارد انسانی را که در دنیای ذهن خویش پرورده
است معرفی کند، انسانی که از وجوه برجسته درونی
و بیرونی او آزادی و آزادی‌خواهی، عشق و مستی و
نیکی و پاکی و صفات. او را می‌توان غمخوار رنج‌های
هموعان دانست که تلاش دارد در جهت رفع اندوهگینی
آنان هم گام نهد. می و معشوق، صوفی و ریا، ساغر و
باده و محتسب و زاهد از مفاهیمی هستند که حافظ آنها
را وسیله‌ای برای ارتباط با انسان‌های زمانه خود به کار
می‌گیرد و به تبع آن از مرز زمانه خویش در می‌گذراند و
با انسان‌های همه ادوار، به‌تناسب هر زمانی رابطه برقرار
می‌کند. اگر می‌گوید:

آسمان بار امانت نتوانست کشید
قرعه فال به نام من دیوانه زند
مفهوم سخن او به یک برهه و برش از زمان وابسته
نیست و به یک فرد انسانی خاص مربوط نمی‌شود. بلکه
سعی دارد همه انسان‌ها را در پیوند بازندگی ببیند و در
این پیوند احساس و اندیشه و آگاهی خویش را به زبان
شعر بازگوید. هرچند که گاه این احساس و اندیشه رو
به خستگی می‌رود اما درون شاعر سرشار از نعره و فریاد
است و از این که کسی ناله درون او را در نمی‌یابد نالان
است:

در اندرون من خسته ندانم کیست
که من خموشم و او در فغان و در غوغاست
بدون شک حافظ انسان را بدان‌گونه که هست
نمی‌پسندیده و سعی داشته است انسانی متفاوت و
دیگرگون معرفی نماید:
آدمی در عالم خاکی نمی‌آید به دست
عالمی دیگر نباید ساخت و ز نو آدمی
او حتی سالکان و صوفیانی را که گوشه عزلت می‌گزینند
و مراقبه پیشه می‌کنند مقبول نمی‌داند. انسان مطلوب او
همان رندی است که سراسر دیوان خود را با مفاهیم
مربوط به آن پر کرده است. اگرچه پیوسته از انسان
موجود سخن می‌گوید اما انسان مطلوب را نیز پیوسته
مطرح می‌کند:

اهل کام و ناز را در کوی رندی راه نیست
زهروی باید جهان‌سوزی نه خامی بی‌غمی
هرچند بی‌اعتنایی به کار جهان یکی از محورهای شعر
حافظ است اما انسان موردنظر او از اندیشه‌های سیاسی
و اجتماعی برخوردار است. او در جای‌جای اشعار خود
وظایف سیاسی اجتماعی افراد انسانی را در سطحی وسیع
که مربوط به عالم ناسوت است مورد اشاره قرار می‌دهد
و این موضوع به‌نوبه خود نوعی طرز تفکر سیاسی حافظ
و این موضوع به‌نوبه خود نوعی طرز تفکر سیاسی حافظ

و انتظار اوست از انسان در ماهیتی جهانی و جهان‌شمول.
حافظ پیوسته با ارزش‌ها و باور داشت‌های غلط اجتماعی
می‌ستیزد و چون رهرو عشق و پاکبازی عاشقانه است
طریق امن و آسایش را در این راه برای خویش بلا
می‌داند:

در طریق عشق‌بازی امن و آسایش بلاست
ریش باد آن دل که با درد تو خواهد مرهمی

-
شب تاریک و بیم موج و گردابی چنین هایل
کجا داند حال ما سبک‌باران ساحل‌ها
-
به‌روز واقعه غم با شراب باید گفت
که اعتماد به کس نیست در چنین زمانی
در ادامه برخی از شعرهای حافظ که خود گویای جوشش
درونی شاعر در بیان دردهای اجتماع و نگاه متعالی او
به انسان، محیط و اجتماع است و بی‌نیاز از هر شرح و
توضیحی است آورده می‌شود:

ز انقلاب زمانه عجب مدار که چرخ
ازین فساد هزاران هزار دارد یاد
-
جام می و خون دل هر یک به کسی دادند
در دایره قسمت اوضاع چنین باشد

-
که آگه است که کاووس و کی کجا رفتند
که واقف است که رفت تخت جم بر باد
-
بیا که قصر امل سخت سست بنیاد است
بیار باده که بنیاد عمر بر باد است

-
به این شکرانه می‌بوسم لب جام
که کرد آگه ز دور روزگارم
-
آینه سکندر جام می است بنگر
تا بر تو عرضه گردد احوال ملک دارا
-
ای حافظ آر مراد میسر شد مدام
چشمشید نیز دور نماندی ز تخت خویش

-
چشم آسایش که دارد از سبهر تیزرو
ساقیا جام می‌ام ده تا بیاسیام دمی
بر اساس آنچه گفته شد درک حقیقت انسان و ارزش‌های
انسانی، عدالت‌جویی، مبارزه با ریا و زهد ریایی طعنه و
طنز و اعتراض مستقیم و بی‌پروا به وضع موجود، آگاهی
از اوضاع زمانه و تلاش برای رسیدن به دنیایی بهتر و
برتر از مبانی اصلی آزاداندیشی حافظ به شمار می‌آیند.
شعر حافظ علاوه بر آن‌که گنجینه‌ای است از مفاهیم
آزادی و آزاداندیشی که در آثار شاعران و اندیشمندان
پیش از او عرضه شده قاموس آزاداندیشی را توسعه
معنایی بخشیده و آزاداندیشی شاعرانه را با توجه به
ساختار فرهنگی اجتماعی جامعه ایرانی به اوج رسانیده
است. یکی از محورهای اساسی اندیشه شاعرانه حافظ،
انسان، حقیقت انسان و ارجمندی اوست. انسان مطلوب
او همان رندی است که در سراسر دیوانش حضوری
چشم‌گیر دارد و ایفای نقش می‌کند.
بدون شک رند حافظ تجلی‌گاه انسان‌شناسی و آزاداندیشی
اوست و ادراک و دریافت اندیشه‌های انسان‌مدار و
آزادی‌خواهانه حافظ...

به مناسبت بزرگداشت حضرت حافظ؛

سومین گردهمایی تعدادی از انجمن‌های ادبی استان‌های فارس و اصفهان

پنجشنبه ۱۸ مهر ۹۸ به‌علاظهر در سالن آزادی واقع در بوستان آزادی
شیراز، باهت انجمن بانوی غزل شیراز با مدیریت اشرف السادات کمانی
و حمایت و همکاری معاون فرهنگی شهرداری شیراز دکتر گشتاسبی
و همکاری اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی فارس برگزار شد. این
بزرگداشت چون متعلق به همه حافظ دوستان و اهل شعر و ادب بود به
زیبایی هرچه‌تمام‌تر رقم خورد. جلسه ابتدا با تلاوت آیاتی از قرآن و
سرود جمهوری اسلامی و غزل‌هایی از لسان‌الغیب حافظ شیرازی شروع شد
و با شعرخوانی و سخنان دبیران انجمن‌ها و شاعران ادامه یافت.
حسن دهقان سخنانی در مورد حافظ و دیگر بزرگان شیراز ایراد کرد و
اشعار خود را، قرائت کرد.
اشعار اجتماعی دیوان حافظ نیز توسط اشرف السادات کمانی، در طول
برنامه موردبررسی قرار گرفت.
شاعران و انجمن‌های زیادی شرکت داشتند ازجمله:
شاعران پیشکسوت: صدرا ذوالراستین، مهدی میاشر، حبیب‌الله نگهبان،

علی ترکی و ...
*دبیر مجامع ادبی استان فارس: کبری عربانی
*انجمن بانوی غزل شیراز: اشرف السادات کمانی
*انجمن خبر جنوب شیراز و مجری صدواسیم: امیر همایون یزدانپور
*انجمن ادبی حافظیه شیراز: مهران نمازی
*انجمن طنز فارس: رحیم پیمان
*موسسه فرهنگی ادبی فروغ سخن لنجان: زهره طغیانی، مهناز ملکی
*انجمن ادبی پژوهشی نگاه اصفهان: محسن اسلامی (پویا)
*انجمن ادبی باران اصفهان: احسان نصر
*انجمن باغ جنت شیراز: علی الوندی
*انجمن شکوه شعر بانوات: معصومه عاشوریان
*انجمن شهریار آباد: زیلا نظری
*انجمن ادبی اندیشه‌فا: ابراهیم شرفی
*انجمن ادبی سخن کاشان: صائم کاشانی

*انجمن فروغ شعر بیضا: کبری عربانی
*انجمن ادبی گلپایگ نی‌ریز: محمد جلال رنجبر، اعظم زارع
*انجمن ادبی بهار داراب: احمد خوانسالار
*انجمن ادبی شاعران کوهمره: علی صغر فغاری
*انجمن ادبی بیواک اصفهان: فروغ زمانی
*انجمن ادبی زیر گنبد کبود شیراز: فریا کریمی
*انجمن بلنداقبال و باغ شاعران شیراز: سید یوسف نگهبان
*انجمن کارگاهی باغ شاعران شیراز: مسیح اسدی پویا
*انجمن بکشینه‌های داستان شیراز: احسان آذرمان
*انجمن ادبی قناعت ایزدخواست: عباس قناعتی
*انجمن جلوه ناین: کیهان ژولیده
*انجمن ادبی سروجمال آباد ارسنجان: عبدالنبی زارع (عارف)
*انجمن اهل‌قلم قشقایی‌ها فارس: دکتر محسن رجایی پناه
*انجمن داستان کودک و نوجوان آمل مثل شیراز: الهام مزارعی

منتظر داستان و اشعار شما هستیم
لطفاً مطالب خود را با درج شماره تلفن به
دفتر روزنامه یا آدرس الکترونیکی ذیل
ارسال نمایید.
ضمناً روزنامه در ویرایش مطالب ارسالی، آزاد
است و مطالب ارسالی برگشت داده نمی‌شود.
tolou.news@yahoo.com
کارشناس این شماره: سرویس ادبی - هنری:

